

فصل 12: دوره کار

دو مؤسسه مختلف تولیدی مثلاً نخربسی و لکوموتیوسازی را با روزانه کار مساوی 10 ساعته در نظر آریم. در اولی هر روز کمیت معینی نخ تولید می شود. دومی محل استمرار فرایند کار با همین زمان روزانه در طول 3 ماه برای تولید یک لکوموتیو است. با آنکه روزانه کار در هر دو بنگاه برابر است اما تفاوت عمل چشمگیری در مدت تولید وجود دارد. منظور از مدت تولید، فرایند کار در زمانی است که برای تولید یک محصول در شکلی کامل و ارسال آن به بازار به عنوان یک کالا لازم است. این تفاوت عمل فقط میان تولیدات مختلف رخ نمی دهد. در درون یک قلمرو واحد تولیدی هم وجود دارد. برای ساختن یک خانه مسکونی مدتی کمتر از زمان لازم برای ایجاد یک کارخانه احتیاج داریم. تفاوت عمل تولید تفاوت در سرعت بازگشت سرمایه را در پی دارد.

فرض کنیم سرمایه هم اندازه ای، با ترکیب برابر از بخش ثابت و متغیر، استوار و گردان، زمان کار و نرخ ارزش اضافی در این دو حوزه پیش ریز شده است. برای نخربسی هر روزانه کار یک واحد است اما برای لکوموتیوسازی مثلاً 100 روز یک واحد است. در اولی با روزانه کار و در دومی با «دوره کار» سر و کار داریم. در حوزه اخیر محصول کار روزانه فقط جزء معینی از محصول یک دوره به هم پیوسته کار است. تأثیر وقفه ها و اختلالات فرایند تولید مثلاً بحران ها بر محصول کار این دو حوزه متمایز - یکی ناپیوسته و دیگری پیوسته - کاملاً متفاوت است. در دومی یعنی لکوموتیوسازی نه تنها خود کار بلکه عمل پیوسته تولید دچار وقفه فاحش می شود. وقتی فرایند کار قطع یا مختل می گردد وسایل تولید و کاری که قبلاً انجام گرفته بیهوده از آب در می آید. منوط به اینکه دوره کار دراز یا کوتاه باشد برای هزینه های پیوسته مقادیر اضافی سرمایه لازم می گردد. مزدها باید به دفعات پرداخت شود، مواد خام تهیه و وارد پروسه تولید گردد، هیچ کدام اینها هم قادر نیستند که خارج از نقش دوره ای خود، بدون طی این دوره به صورت کالای نهائی روانه بازار شوند و نقش سرمایه بازگشته را ایفاء نمایند. بالعکس به عنوان یک جزء از محصول در حال شکل گیری، در درون پروسه تولید حبس می گردند و به شکل سرمایه مولد در این مکان باقی می مانند. در اینجا افزایش زمان تولید لاجرم کاهش سرعت و اگر سرمایه را در پی می آرد. سرمایه های برابر در این دو فرایند و به طور مشخص فرایند روزانه در یک سو و دوره های سه ماهه یا بیشتر در سوی دیگر، به رغم حجم مساوی، به شکلهای کاملاً متفاوتی هزینه می شوند، در یکی شاهد واگرد هفتگی سرمایه هستیم، در حالی که دیگری برای این واگرد نیامند یک دوره چند ماهه است.

در دوره ماقبل سرمایه داری، ساختن تأسیساتی که محتاج فرایند کار دوره ای طولانی هستند فقط توسط دولتها انجام می گرفت و سرمایه داران مجزا قادر به انجام آن نبودند. یک مالک خصوصی سرمایه دست به کار احداث یک سد یا یک تأسیسات بزرگ آبرسانی نمی گردید. با ظهور سرمایه داری به ویژه پس از پیدایش شرکت های سهامی، بنگاههای بزرگ سرمایه گذاری و نظام اعتباری این وضع دگرگون شد. نقش سرمایه داران خصوصی یا تراستهای مالی بالید. تحولاتی مانند همکاری، تقسیم کار، استفاده از ماشین آلات جدید که باعث افزایش محصول انفرادی روزانه کارند، زمان کار و در همین راستا طول دوره کار را هم تقلیل می دهند. کاربرد ماشین آلات به کاهش زمان کار در احداث پل و راه کمک می رسانند. خرمکوب دوره کار برای تبدیل گندم به کالای آماده را کوتاه می گرداند. این بهسازی ها محتاج افزایش بخش استوار سرمایه اند اما گاه از طریق توسعه همکاری هم مقدور می شوند. دوره کار برای تأسیس یک راه آهن را می توان با کثرت شمار کارگران و بورش همزمان آنها در ساختن بناها هم پائین آورد. در این مورد زمان واگرد از طریق نمو سرمایه پیش ریخته اعم از وسایل تولید و نیروی کار کوتاه می شود.

توضیح: کوتاه کردن دوره کار و از این طریق دوره واگرد سرمایه که مورد اشاره مارکس است، در دوران ما ابعاد بسیار خیره کننده ای به خود گرفته است و همزمان به سلاخی مهلک در دست سرمایه برای تشدید هر چه مرگبارتر استثمار کارگران تبدیل شده است. سالیان متمادی است که سرمایه در بخش کشاورزی با بهره گیری از کودهای شیمیایی و شیوه های مختلف موسوم به «اصلاح خاک» زمان کاشت، داشت و برداشت محصولات را پائین آورده است. دو یا حتی سه بار برداشت محصول در سال را جایگزین یک بار کشت و زرع سالانه کرده است. کشت در گلخانه ها نیز نقش مؤثری در کاهش دوره کار برای تولید محصول است. در حوزه ساختمان با تولید انبوه دیوارهای پیش ساخته طول دوره تأسیس مستغلات یا مجتمع های مسکونی را به گونه ای چشمگیر پائین آورده است. سرمایه از این طریق بر فشار استثمار کارگران می افزاید و همزمان دامنه بهره گیری سببانه خود از نیروی کار شبه رایگان زنان و کودکان کارگر را تا هر کجا که توان داشته وسعت بخشیده است.

فصل 13: زمان تولید

زمان کار همیشه زمان تولید است اما عکس آن صادق نیست. انگور برای اینکه شراب شود باید پس از فشرده شدن، مدتی روند تخمیر طی کند و سپس دوره ای را برای آمادگی و قابلیت مصرف پشت سر بگذارد. غلات پس از کشت دانه ها، 9 ماه نیاز دارند تا شاخ و برگ کشند، بپرورند و آماده درو گردند. ظروف سفالی بعد از ریخته گری باید خشک شوند و مدتی در گرما مانند در همه این نمونه ها مراحل از پروسه تولید با انجام کار خاصی مواجه نیست و فقط گاهگاه نیازمند شکلی از کار می شود. به بیان دیگر در تمامی این موارد زمان تولید سرمایه پرداخت شده مرکب از دو دوره متمایز است. دوره ای که سرمایه در فرایند کار است و دوره ای که به شکل محصول تمام نشده، خارج از فرایند کار قرار دارد. به این ترتیب دوره کار و تولید بر هم منطبق نیستند. دومی طولانی تر از اولی است و محصول فقط پس از پایان فرایند تولید و زمان آن قابل استفاده می گردد. به بیان دقیق تر از شکل سرمایه مولد به حالت سرمایه کالائی در می آید. هر چه طول زمان تولید که زائد بر زمان کار است بیشتر باشد زمان واگرد بلندتر خواهد بود. این فاصله را می توان به شیوه مصنوعی کوتاه نمود. در دباغی پیش تر برای تزریق اسید تانیک به پوست 6 تا 18 ماه وقت لازم بود. این کار اکنون توسط پمپ در یک فاصله زمانی یک و نیم ماهه انجام می گیرد. نمونه بارز تفاوت میان زمان کار و تولید را در صنعت کفش امریکا می توان مشاهده نمود. در اینجا بخش مهمی از هزینه ها ناشی از چوبی است که باید 18 ماه در انبار بمانند و خشک شوند تا قالب ها تاب نخورند. بر همین مبنی سرمایه پیش از آنکه بتواند وارد فرایند کار به طور اخص شود باید 18 ماه در فرایند تولید بدون اینکه هیچ کاری انجام گیرد در حال انتظار ماند. زمان برگشت سرمایه نیز به همین میزان طولانی تر خواهد شد. تفاوت زمان کار و تولید در کشاورزی بیش از سایر حوزه ها نمایان است. هر چه اقلیم نامساعدتر باشد دوره اخص کار برای تولید محصول فشرده تر می شود، آن گونه که به طور مثال در روسیه کل این زمان در 130 تا 150 روز خلاصه می شود.

تفاوت میان زمان تولید و زمان کار، پایه ای اساسی برای اتحاد کشاورزی با صنایع جنبی روستائی شد. وقتی دهقانان مجبور بودند ماههای زیادی از سال را در خانه بمانند، می توانستند این مدت را صرف دباغی، کفش دوزی، آهنگری، چاقوسازی و نوع آن کنند. در همین راستا سر و کله تاجران پیدا می شد که برای استثمار نیروی کار این جمعیت دست به سرمایه گذاری بزنند. هر قدر که تولید سرمایه داری جدائی بین صنعت و کشاورزی را تکمیل می کرد به همان اندازه هم وابستگی کارگر روستائی به صنایع جنبی محکم تر می گردید. در غالب رشته های صنعت مثلا معادن، زمان کار

از آغاز تا آخر سال تنظیم شده است. هزینه های روند گردش سرمایه نیز اگر شرایط بازار ثابت باشد، به طور منظم توزیع می شود، در چنین وضعی واگرد سرمایه در طول سال به دوره های معینی تقسیم می گردد. عکس ماجرا در مورد سرمایه گذار بهائی صدق می کند که زمان کار فقط بخشی از زمان تولید است، در اینجا نامتوازنی بارزی بروز می کند. بر همین اساس با آنکه در قیاس با قلمروهای نخست، حجم برابری سرمایه گردان انباشت می شود، باید این سرمایه یک باره و برای مدت طولانی تری پیش ریز شود. در اینجا عمر سرمایه استوار نیز نسبت به با زمانی که عملاً به شکل سرمایه مولد عمل می کند دچار تفاوت چشمگیر می گردد. مثلاً در کشاورزی اگر این سرمایه استوار گاو شخم زن باشد، همان علوفه ای که به گاه حضورش در کار مورد نیاز است باید برای دوره انقطاع نیز پیش ریز شود. چیزی که باعث افزایش هزینه تولید محصول خواهد بود. در این رشته ها بیکار ماندن سرمایه استوار جزئی از شرایط تولید است، همان گونه که به طور مثال هدر رفتن مقداری پنبه امر طبیعی پروسه ریسندگی است. تفاوت میان زمان کار و زمان تولید در جنگلداری، دامداری و قلمروهای دیگر نیز بر پروسه واگرد سرمایه و هزینه های تولید محصول تأثیر بارز دارند.

فصل 14: زمان دوران

همه حالاتی که تا کنون بررسی کردیم و موجب تفاوت در دوره های گردش و نیز واگرد سرمایه در رشته های گوناگون می شدند از درون روند تولید برمی خاستند. اما زمان واگرد سرمایه حاصل جمع دوره تولید و گردش است. بر همین اساس طول زمان دوران نیز بر روی دوره واگرد تأثیر دارد. یکی از حلقه های دوران زمان فروش یا مدتی است که سرمایه در شکل کالا - سرمایه به سر می برد. تغییرات درون این زمان می تواند موجب هزینه های اضافی مانند انبارداری و مانند آن نیز بشود. زمان فروش کالا برای سرمایه داران مختلف می تواند متفاوت باشد. به بیان دیگر این مدت نه فقط برای سرمایه های پیش ریز شده در حوزه های مختلف که برای سرمایه های منفرد هم می تواند دچار تفاوت شود. عامل مهم بروز تفاوت در زمان فروش و لاجرم اختلاف دوره واگرد، دوری و نزدیکی محل تولید با بازار فروش است. هر چه این فاصله کمتر و کالا - سرمایه، سریع تر در دسترس مشتریان قرار گیرد طول دوره گردش و واگرد سرمایه هم کوتاه تر خواهد شد. بهبود وسائل ارتباطات و ترابری اگر چه بر تفاوت نسبی میان زمان دوران سرمایه های مختلف بی تأثیر است اما باعث تسریع انتقال کالاها به بازار می شود. در این راستا افزایش مستمر وسائل حمل و نقل مانند شمار کشتی ها و راه آهن ها باعث می گردد که کالاها در بنادر و مراکز مشابه بر روی هم تلنبار نشده و با سرعت راه مقصد پیش گیرند. این امر برگشت پول را هم به دوره های مختلف تقسیم می کند، به گونه ای که بخشی از کالاها شکل پول - سرمایه می گیرند، در حالی که بخش دیگر به صورت کالا - سرمایه هستند. این امر به نوبه خود موجب کوتاهی دوران واگرد می شود. از اینها که بگذریم افزایش روزافزون نقش وسائل حمل و نقل و سرمایه گذار بهای انبوه در این قلمرو، سیر صعودی اهمیت برخی بزرگراههای تجاری یا بنادر و مراکز داد و ستد را به دنبال می آورد، در حالی که مراکز و خطوط نقلیه دیگر را به ورطه کساد یا حتی تعطیل می اندازد. این جا به جایی ها هم می تواند بر روی زمان فروش کالاهای تولید شده در مناطق مختلف، مدت دوران سرمایه های گوناگون و بالاخره دوره واگرد این سرمایه ها تأثیر بگذارد.

با پیشرفت شیوه تولید سرمایه داری و گسترش وسائل ترابری، زمان دوران عده ای از کالاها کوتاه می شود، این پیشرفت همزمان مایه توسعه فزاینده بازار جهانی و حمل و نقل کالا به اقصی نقاط دنیا می گردد. حجم کالاهای در حال انتقال به گونه ای عظیم افزایش می یابد، بخشی از سرمایه اجتماعی که در حالت کالا - سرمایه است وسیعاً نمو می کند، نمو این

بخش در همان حال باعث پیش ریز حجم عظیم سرمایه ها به صورت استوار و گردان در شبکه حمل و نقل به جای عرصه های تولید می شود. بین المللی شدن هر چه فراگیرتر داد و ستد کالاها، مدرنیزاسیون مستمر امکانات ترابری، صدور محصولات تولید شده از یک قاره به تمامی قاره های دیگر یا دورترین نواحی دنیا، همه با هم، نه فقط بخش اول پویه دوران یا زمان فروش که بخش دوم آن، پروسه تبدیل مجدد پول به عناصر سرمایه بارآور یا زمان خرید را نیز کوتاه می سازد. تفاوت هائی که در این گذر در طول دوره واگرد پدید می آید یکی از ارکان مادی مهلت های مختلف اعتبارات را به وجود می آورد.

حجم قراردادهای تحویل کالاها که خود تابعی از ابعاد گسترش تولید سرمایه داری است یکی از عوامل تفاوت در زمان واگرد سرمایه است. قرارداد تحویل به مثابه داد و ستد بین فروشنده و خریدار عملی است که به بازار یعنی محیط دوران تعلق دارد، بر همین اساس تأثیر آن بر طول زمان واگرد نیز از حوزه دوران نشأت می گیرد، اما بلافاصله در حوزه تولید منعکس می گردد و واکنش می گیرد. این واکنش خاص مهلت های پرداخت و شرایط اعتباری نیست، بالعکس در مورد پرداخت های نقدی نیز صادق است.

حال به مرحله دوم زمان گردش یا زمان خرید بپردازیم. دوره ای که در آن سرمایه از شکل پولی به سرمایه مولد مبدل می گردد. نیاز به گفتن نیست که بخش معینی از سرمایه پیش ریز شده همواره در حالت سرمایه پولی است. بخشی که بر همین مبنی به حوزه گردش و نه تولید تعلق دارد. پیش تر دیدیم که طولانی شدن فاصله میان مراکز تولید و بازار فروش یا تطویل زمان توقف سرمایه در حالت کالائی، باعث تأخیر در تبدیل سرمایه پولی به سرمایه مولد شد. در مورد خرید کالاها نیز (در فصل ششم) شاهد بودیم که زمان خرید و دوری و نزدیکی از مراکز عمده مواد خام سبب می شود که این مواد برای دوره های طولانی تر خریداری گردند و به صورت ذخیره بارآور سرمایه مولد در انبارها نگهداری شوند. این امر به نوبه خود موجب خواهد شد که به رغم یکسان ماندن میزان تولید، پیش ریز حجم بزرگتر سرمایه برای مدت طولانی تر به صورت یکجا ضروری گردد.

فصل 15: تأثیر زمان واگرد بر مقدار سرمایه پیش ریخته

کالا – سرمایه ای را در نظر آریم که به طور مثال محصول کار – دوره ای به مدت 9 هفته است. در بررسی موضوع اولاً جزء ارزشی اضافه شده به محصول و ناشی از استهلاک سرمایه استوار، ثانیاً اضافه ارزش تولید شده در دوره مورد بحث را نادیده می گیریم. به این ترتیب ارزش کل محصول عبارت از ارزش سرمایه گردان پیش ریز شده مرکب از دستمزد و بهای مواد خام و کمکی خواهد بود. فرض کنیم که ارزش این سرمایه 900 پوند، هزینه هر هفته 100 پوند (نهمصد بخش بر 9)، زمان تولید منطبق بر زمان کار 9 هفته، زمان دوران 3 هفته و کل دوره واگرد 12 هفته باشد. پس از 9 هفته سرمایه مولد پیش ریخته به کالا – سرمایه تبدیل می شود، سه ماه نیز در حالت اخیر باقی می ماند و در شروع هفته 13 است که روند جدید تولید آغاز می گردد. روندی که مبین 3 هفته توقف در هر 3 ماه تولید است. اگر بناست تولید بدون انقطاع باشد و هر هفته به میزان قبل انجام گیرد، فقط دو راه وجود دارد.

راه نخست اینکه مقیاس تولید را کوچک تر کنیم، 900 پوند را به جای تقسیم بر 9 ماه و هر ماه 100 پوند، بر کل زمان تولید و گردش تشکیل دهنده یک دوره واگرد تقسیم کنیم و میزان ماهانه آن را به 75 پوند تنزل دهیم. در این صورت دوره دوم کار را می توان در آغاز هفته دهم، بلافاصله بعد از دوره نخست کار و سه ماه پیش از شروع دوره دوم واگرد شروع کرد. پرسش مهم آنست که آیا چنین چیزی با اساس شیوه تولید سرمایه داری سازگار است، پاسخ نمی تواند مثبت

باشد. خودگستری، توسعه مستمر و فزاینده انباشت امر سرشتی سرمایه است، تکامل تولید در شاخه های گوناگون صنعت نیازمند حجم معینی از پیش ریز سرمایه است. این میزان می تواند در فاصله ای از حداقل تا حداکثر دچار تغییر شود، بالا رود یا پائین آید، اما کاهش آن به زیر مرز حداقل، فرو ماندن سرمایه از احراز توان رقابت و سایر شرایط بازتولید را در پی می آورد. این حداقل به طور واقعی رقم ثابتی نیز نیست، هر چه سرمایه داری عظیم تر ببالد، حداقل سرمایه مورد نیاز برای پیش ریز هم دچار افزایش می گردد. راه دوم اینکه سرمایه گذاری با کاهش مقیاس تولید و تنزل حجم سرمایه پیش ریز در هر هفته ناممکن باشد، در این صورت بر عکس مورد نخست، تولید بدون انقطاع تنها با افزایش حجم سرمایه گردشی قابل تحقق خواهد بود. برای این مورد می توانیم به 3 مثال متمایز اشاره کنیم.

مثال نخست: سرمایه دار به جای 900 پوند استرلینگ 1200 پوند پیش ریز کند. در طول 9 هفته نخست 900 پوند پیش ریز شده از حالت سرمایه مولد خارج و شکل کالا - سرمایه می گیرد. دور اول کار به نقطه پایان می رسد و با این پول نمی توان دور دوم کار را آغاز نمود. برای اینکه تولید قطع نگردد، 300 پوند اضافی در سه ماه باقی مانده پیش ریز می شود. در اینجا نخستین دور واگرد 12 هفته و اولین دوره کار 9 هفته است. سرمایه ای که پیش ریز شده در آغاز هفته 13 بازگشت می کند، در 3 هفته آخر سرمایه اضافی 300 پوندی به کار می افتد و یک دوره کار 9 ماهه جدید را شروع می نماید. دور دوم واگرد در ابتدای هفته 13، هنگامی است که 900 پوند سرمایه پیش ریز شده باز گشته است گشایش می یابد، اما پیش از آن در شروع هفته دهم، دوره کاری دوم با 300 پوند آغاز شده است. در شروع هفته 13، با همین 300 پوند سرمایه اضافی، ثلث این کار دوره انجام گرفته و 300 پوند از شکل سرمایه بار آور به کالا - سرمایه مبدل گردیده است.

حال به سراغ مثال دوم برویم. فرض را بر این می گذاریم که کار - دوره 5 هفته، زمان دوران 5 هفته، مدت واگرد 10 هفته، سرمایه گذاری هفتگی 100 پوند است و سال را برای سهولت محاسبه 50 هفته در نظر می گیریم. در این صورت 500 پوند به کار - دوره و 500 پوند به دوران اختصاص می یابد و روند کار و واگرد سرمایه ها شکل زیرین را اتخاذ می نماید.

کار - دوره	هفته ها	سرمایه پیش ریخته	تاریخ بازگشت سرمایه
اول	یکم تا پنجم	500	پایان هفته 10
دوم	ششم تا دهم	500	پایان هفته 15
سوم	یازدهم تا پانزدهم	500	پایان هفته 20
چهارم	شانزدهم تا بیستم	500	پایان هفته 25
پنجم	بیست و یکم تا بیست و پنجم	500	پایان هفته 30

اگر زمان دوران مساوی صفر و لاجرم کار - دوره ها با دوره های واگرد سرمایه برابر باشد، آنگاه در مثال بالا با فرض دوره کار 5 هفته ای، تعداد واگردها در سال 50 هفتگی معادل 10 بار و حجم سرمایه بازگشته برابر با 5000 پوند خواهد بود.

مثال سومی را هم بررسی کنیم که در آن کار - دوره ها 6 هفته، دوره های دوران 3 هفته، سرمایه پیش ریخته هفتگی 100 پوند و شمار هفته های سال همان 50 باشد. در اینجا، هفته های 1 تا 6 دوره اول کار را تشکیل می دهد. در انتهای هفته ششم با کالا - سرمایه ای به میزان 600 پوند مواجه هستیم که در پایان هفته نهم واگرد می کند. کار دوره

دوم از هفته 7 گشایش می یابد و تا آخر هفته دوازدهم طول می کشد، در هفته های هفتم تا نهم 300 پوند سرمایه اضافی پیش ریز می گردد. در آخر هفته نهم 600 پوند سرمایه پیش ریخته واگرد می کند که 300 پوند آن در هفته های 10 تا 12 پیش ریز می شود. 300 پوند در پایان هفته دوازدهم و 600 پوند در انتهای هفته 15 به صورت کالا سرمایه باز می گردد. سومین کار – دوره در فاصله میان هفته های سیزده تا هجده رخ می دهد، در این فاصله، در هفته های سیزدهم تا پانزدهم 300 پوند پیش ریز می شود، 600 پوند استرلینگ بازگشت می کند که 300 پوند آن برای هفته های 16 تا 18 پرداخت می گردد. در پایان هفته هجدهم 300 پوند آزاد و 600 پوند به صورت سرمایه کالائی در انتهای هفته 21 بازگشت می کند.

مثال های بالا، حکایت از این دارند که در رابطه میان کار – دوره ها، زمان دوران و کل دوره واگرد سرمایه 3 حالت می تواند اتفاق افتد، **اول:** دوره کار و دوره گردش با هم برابر باشد. **دوم:** دوره کار از دوره گردش طویل تر شود. **سوم:** و بالاخره دوره کار کوتاه تر از دوره گردش گردد. در هر کدام این حالات اولا واگرد سرمایه دچار تغییراتی خواهد شد، ثانيا سرمایه پولی محبوس از این تغییرات متأثر می شود.

فصل 16: واگرد سرمایه متغیر

1- نرخ سالانه ارزش اضافی

بحث را با یک مثال آغاز می کنیم. در این مثال کل سرمایه در گردش 2500 پوند استرلینگ است. 2000 پوند آن مواد اولیه و کمکی یا اجزاء سرمایه ثابت و 500 پوند مابقی به دستمزد اختصاص دارد. دوره واگرد نیز 5 هفته است که 4 هفته اش دوره کار و یک هفته دوره گردش می باشد. پیداست که سرمایه میان دوره های کار و گردش نیز تقسیم می شود و در این صورت در بخش نخست 1600 پوند ثابت و 400 پوند متغیر پیش ریز می شود. در حوزه دوم هم 400 پوند ثابت و 100 پوند متغیر خواهیم داشت. سرمایه پیش ریز هفتگی 500 پوند و سال را نیز همچنان 50 هفته در نظر می گیریم. کل محصول سالانه بالغ بر 25000 پوند برای 10 دوره واگرد است. این داده ها می گویند که:

مبلغ 2000 پوند استرلینگ که در هر دوره کار پیش ریز می شود 12 و نیم بار واگرد خواهد داشت. این رقم نتیجه تقسیم 50 هفته سال بر 4 هفته یعنی شمار هفته های هر دور کار است. اگر 12 و نیم را در 2000 ضرب کنیم به رقم 25000 پوند می رسیم که 20000 آن سرمایه ثابت و مابقی سرمایه متغیر است.

جزء متغیر سرمایه گردان 500 پوند استرلینگ است. سرمایه متغیر موجود در کل 25000 پوند محصول سالانه نیز معادل 5000 پوند خواهد بود. اگر این رقم را بر 500 تقسیم کنیم، مخرج کسر یا رقم 10 مبین شمار دورهای واگرد سرمایه در سال است. رقم 10 در همان حال بیانگر نسبت میان کل اضافه ارزش های تولید شده در سال و حجم سرمایه متغیر پیش ریز شده یا دستمزد کارگران در همین سال است. نسبتی که گویای نرخ اضافه ارزش و درجه فشار استثمار کارگران است. آنچه در اینجا به این محاسبه معنا و صحت می بخشد نیز دقیقا همین موضوع است، در غیر این صورت و به طور مشخص، استخراج این میانگین برای شمار دوره های واگرد فاقد دقت خواهد بود.

در تمامی بررسی های بالا که چگونگی واگرد بخش های مختلف سرمایه را دنبال کرده ایم از سرنوشت یک جزء بسیار اساسی آن یا اضافه ارزش تولید شده هیچ نگفته ایم. وقت آنست که چگونگی آفرینش و پویه تغییرات یا واگرد این بخش را واکاوی کنیم. از این فرض شروع نمائیم که 100 پوند سرمایه متغیر پیش ریز در هر هفته، 100 پوند اضافه ارزش به وجود آرد، در چنین وضعی سرمایه متغیر 500 پوندی در پایان 5 هفته اضافه ارزشی به میزان 500 پوند متولد خواهد کرد. اگر این را در 10 ضرب کنیم کل اضافه ارزش سالانه به میزان 5000 پوند به دست خواهد آمد و مقایسه میان این رقم و 25000 محصول اجتماعی سالانه دقیقا همان نرخ اضافه ارزش سالانه ای است که پیش تر صحبت کردیم. این نرخ برابر با 1000 درصد است. یک نکته نیازمند توضیح است و باید مورد تعمق کافی قرار گیرد. در مثال ما سرمایه متغیری که طی یک دوره واگرد پیش ریز شده است 500 پوند استرلینگ و اضافه ارزش تولید شده توسط آن هم برابر با 500 پوند است. در این صورت با یک نرخ اضافه ارزش صد درصدی مواجه هستیم که به طور واقعی نرخ اضافه ارزش یک دوره واگرد است. پرسش اساسی آنست که چرا همین نرخ اضافه ارزش را به سال تعمیم ندهیم و نمایانگر نرخ اضافه ارزش سالانه ندانیم، به روایت دیگر چرا باید برای محاسبه نرخ اضافه ارزش سالانه، نرخ یک دوره واگرد را در شمار دوره های بازگشت سرمایه در سال ضرب کنیم؟ پاسخ این است که ما 10 سرمایه کاملا جداگانه اما برابر را طی یک سال 10 بار پیش ریز نکرده ایم، بالعکس فقط یک سرمایه را 10 بار و هر بار همان یک سرمایه را به کار گرفته ایم. دقیق تر بگوئیم، یک سرمایه 2500 پوندی، 10 مرتبه متوالی انباشت و در پایان هر دور 5 هفته ای به نقطه بازگشت رسیده است. بخش متغیر 500 پوندی این سرمایه در هر کدام این دوره های 5 هفته ای 500 پوند اضافه ارزش جدید و در طول یک سال 5000 پوند ارزش اضافی آفریده است. این داده ها به صورت واضح اعلام می کنند که کل سرمایه مورد گفتگوی ما 2500 پوند استرلینگ است. بخش متغیر آن نیز فقط 500 پوند است. این سرمایه 10 دور واگرد داشته است. در طول سال منشاء یک محصول اجتماعی 25000 پوندی بوده است. در هر دور واگرد 500 پوند اضافه ارزش آفریده و لاجرم حجم ارزش اضافی سالانه اش به رقم 5000 پوند بالغ گردیده است. در اینجا دیگر نرخ اضافه ارزش پیش روی ما نه خارج قسمت 500 بر 500 که کاملا بالعکس 5000 بر 500 یعنی 1000 درصد است.

مثال دیگری را بررسی کنیم. سرمایه متغیری به میزان 5000 پوند استرلینگ در طول سال فقط یک بار واگرد دارد. زمان دوران برابر صفر است. طول دوره واگرد با زمان دوره کار برابر است. در هر هفته سرمایه متغیری به میزان 100 پوند پیش ریز می شود، نرخ اضافه ارزش را نیز 100% در نظر می گیریم. سرمایه متغیر هفتگی 100 پوند اضافه ارزش می آفریند و در 50 هفته 5000 پوند تولید می کند. این اضافه ارزش با سرمایه متغیر پیش ریز شده در سال برابر است و لاجرم نرخ اضافه ارزش سالانه از همان 100% تجاوز نمی نماید. در مورد این دو مثال خوب دقت کنیم، همه داده ها مانند هم هستند. حجم سرمایه متغیر هفتگی، حجم نیروی کار، شدت بهره کشی و نرخ استثمار، شمار روزانه های کار، مبلغ سرمایه متغیری که طی سال به کار افتاده است همه و همه بر هم منطبق هستند، با این وصف نرخ اضافه ارزش سالانه در مثال نخست 1000% و در مورد دوم فقط 100% است. ماجرا چیست؟ آیا عامل دیگری سواى نرخ استثمار یا درجه بهره کشی می تواند در این تفاوتها مؤثر باشد؟! پاسخ قطعا منفی است و برای روشن شدن مسأله کافی است این کار را انجام دهیم. 5000 پوند استرلینگ سرمایه متغیر در مثال دوم را در یک دوره واگرد 5 هفته ای، هر هفته 1000 پوند پیش ریز کنیم. عین همین عمل را در طول 50 هفته سال با همین 5000 پوند ادامه دهیم. در پایان سال، پس از 10 دور واگرد 5000 پوند سرمایه متغیر به کار افتاده، اما 50000 پوند اضافه ارزش تولید شده خواهیم داشت. به این ترتیب نرخ اضافه ارزش در اینجا نیز 1000% خواهد بود.

روند کار با زمان اندازه گیری می شود. اگر طول روزانه کار معلوم باشد، می توان کل مدت کار را بر حسب ساعت و البته با توجه به تعداد کارگران محاسبه نمود، اگر روزانه کار 10 ساعت، شمار روزهای کار هفته 6 و عده کارگران 10 نفر است، آنگاه ما یک زمان کار 3000 ساعته خواهیم داشت. سرمایه های متغیر هم مقدار زمانی با روزانه های کار برابر و نرخ اضافه ارزش های واحد در جریان هستند که حجم های هم مقداری از نیروی کار در فاصله زمانی واحد به حرکت در آمده باشند. به همان مثال های بالا نگاه کنیم. سرمایه های متغیری که واقعا در روند کار حضور دارند و به کار گرفته می شوند با هم برابر هستند، اما سرمایه های پیش ریز شده چنین نیستند، بالعکس نابرابرند. در مثال اول از 500 پوند سرمایه پیش ریز در 5 هفته، 100 پوند به طور هفتگی وارد جریان تولید محصول می گردد، در مثال دوم چنین نیست، در 5 هفته نخست شاهد 5000 پوند سرمایه پیش ریخته و فقط 100 پوند مصرف هفتگی در تولید کالاها هستیم، در 5 هفته دوم 100 پوند از 4500 پوند، 5 هفته سوم 100 از 4000 پوند استرلینگ، 5 هفته چهارم 100 از 3500 پوند، هفته پنجم 100 از 3000 پوند وارد پویه تولید کالا می شوند، این روند در تمامی دورهای واگرد با کاهش هر دور 500 پوند اما با مصرف هفتگی همان 100 پوند تداوم می یابد، در کلیه این واگردها شاهد حضور حجم انبوهی سرمایه پیش ریخته اما بدون ورود به روند تولید محصول و فقط آماده مصرف برای دوره های بعد می باشیم. هر چه نسبت میان این دو جزء سرمایه متغیر یعنی حجم پیش ریز و مقدار به کار رفته در روند تولید کالا بالاتر باشد، به همان میزان با نرخ اضافه ارزش سالانه بالاتری مواجه خواهیم بود. سرمایه اول با رقم 500 پوند برای 5 هفته پرداخت می شود و در پایان این مدت دور جدیدی از واگرد را شروع می کند و این کار را در طول سال 10 بار تکرار می نماید. این امر ما را در مقابل دو مؤلفه واقعی قرار می دهد.

یکم اینکه سرمایه پرداخت شده در اینجا فقط 5 بار بزرگتر از سرمایه ای است که در یک هفته به کار گرفته و در تولید کالا مصرف می شود، در حالی که سرمایه دوم یک بار در سال بازگشت می کند و لاجرم حجم آن 50 برابر میزانی است که طی هفته وارد جریان تولید محصول می گردد. به این ترتیب تعداد واگردها، نسبت میان سرمایه پیش ریز شده و سرمایه به کار گرفته در پروسه تولید را تغییر می دهد.

دوم آنکه دوره برگشت سرمایه اول 5 هفته است، همین سرمایه 10 مرتبه در سال واگرد می کند، از یک سوی کارکرد یک سرمایه 5000 پوندی را پیدا می کند و از سوی دیگر همیشه و در تمامی دورها همان 500 پوند است، 5 برابر سرمایه هفتگی در حال تبدیل به کالا است و در هر دور به اندازه خود اضافه ارزش خلق می کند.

نکات بالا روشن می سازند که برای محاسبه نرخ ارزش اضافی سالانه باید نه کل سرمایه متغیر پرداخت شده، بلکه فقط سرمایه متغیر وارد در روند تولید محصول در طول سال را مطلق نظر داشت. سرمایه مصرف شده در پویه تولید کالا کل سرمایه پیش ریز شده نیست بلکه آن حجم از سرمایه متغیر است که طی سال واگرد می کند. به بیان دقیق تر نرخ ارزش اضافی سالانه را باید در حاصل تقسیم حجم اضافه ارزش های تولید شده سالانه بر سرمایه متغیر واگرد یافته در سال جستجو نمود. این نکات در همان حال تصریح می کنند که نرخ سالانه ارزش اضافی با نرخ اضافه ارزش این یا آن دوره واگرد تفاوت فاحش دارد. فقط در یک حالت این دو، بر هم منطبق هستند و آن شرایطی است که سرمایه متغیر پرداخت شده در طول سال فقط یک دور واگرد داشته باشد.

2- واگرد سرمایه متغیر منفرد

در مثال اول یا «الف» هر هفته 100 پوند و جمعا 500 پوند استرلینگ هزینه خرید نیروی کار بود. این 500 پوند پس از مصرف به صورت مایحتاج معیشتی کارگران یا نیروی کار مورد احتیاج سرمایه در می آید. در فرایند تولید

محصول به کار گرفته می شود و در پایان دوره واگرد، نه فقط خود که 500 پوند اضافه ارزش هم خلق می نماید و به 1000 پوند تبدیل می شود. در مورد سرمایه دوم یا «ب» هم شاهد همین وضعیت هستیم. هر دو سرمایه الف و ب در 5 هفته نخست هر کدام 500 پوند استرلینگ را به خرید نیروی کار اختصاص می دهند، این 500 پوند را با 500 پوند جدید بعلاوه 500 پوند اضافی جایگزین می سازند. تا اینجا شاهد تفاوت مهمی نیستیم. تفاوت ها از این به بعد است که رخ می نمایند. به بررسی آنها پردازیم.

در پایان 5 هفته، هر دو سرمایه الف و ب همانند دور نخست 500 پوند صرف خرید نیروی کار می کنند، اما آنچه اتفاق می افتد برای هر دو سرمایه نه فقط مثل هم نیست که مبین بیشترین تمایز است. سرمایه الف 500 پوندی را صرف خرید نیروی کار می کند که قبلاً خود همراه با 500 پوند دیگر آفریده است و پس از آفرینش در پایان دوره واگرد به کالا سرمایه و سپس پول سرمایه بدل گردیده است. این سرمایه اکنون 500 پوند آفریده خود را جایگزین 500 پوند قبلی می سازد. در سایر دوره های 10 گانه واگرد نیز عین همین ماجرا اتفاق می افتد. بر این اساس ما در کل 50 هفته سال با همین سرمایه متغیر 500 پوندی سر و کار داریم. 500 پوندی که در 10 دور هر دور 1000 پوند ارزش آفریده و جمع اضافه ارزش های آفریده اش به 5000 پوند بالغ گردیده است.

در مورد سرمایه ب وضع چنین نیست. در اینجا با یک سرمایه متغیر 5000 پوندی سر و کار داریم که اگر چه در هر 5 هفته 500 پوند آن پیش ریز و وارد پروسه تولید محصول می شود، اما این 500 پوند در پایان 5 هفته به سرمایه کالائی و سپس پولی تبدیل نمی گردد. 500 پوند شروع 5 هفته بعد حاصل ارزش افزائی 500 پوند پیشین نمی باشد، به عنوان جزئی از 1000 پوند ارزش آفریده جایگزین سرمایه قبلی نمی گردد. بالعکس جزئی از سرمایه 5000 پوندی است که به تدریج و در هر 5 هفته، 500 پوند آن پیش ریز و وارد پروسه تولید کالا می شود، این سرمایه متغیر در طول سال 5000 پوند ارزش جدید می آفریند و نرخ اضافه ارزش سالانه اش بیش از 100% نیست. شمار واگردهای سالانه آن فقط یک بار است و 10 بار نمی باشد.

3- واگرد سرمایه متغیر از منظر اجتماعی

مثال های بالا را رها نکنیم. سرمایه های الف و ب هر کدام 100 کارگر را در طول سال مورد استثمار قرار می دهند. هر یک از این کارگران هر روز 10 ساعت و در طول هفته 6 روز کار می کنند. مزد هفتگی هر کارگر یک پوند است. براین مبنی 100 کارگر در 50 هفته، 100 ضرب در 50 ضرب در 6 برابر با 300000 ساعت برای سرمایه الف و 100 کارگر دیگر نیز همین تعداد ساعت برای سرمایه ب کار می کنند. در هر دو مورد مزد هفتگی هر کارگر یک پوند است و لاجرم 100 کارگر مورد استثمار سرمایه الف در 50 هفته سال 5000 پوند و 100 کارگر مورد استثمار سرمایه ب نیز همین رقم را دریافت می دارند. مزد کل 200 کارگر در سراسر سال معادل 10000 پوند استرلینگ است. تا اینجا همه چیز عین هم است و حال به سراغ تفاوت ها برویم.

1 - پولی که کارگران مورد استثمار سرمایه الف می گیرند فقط شکل پولی ارزش نیروی کارشان نیست، بلکه از همان دور دوم واگرد شکل پولی ارزش محصول کار یعنی مزد بعلاوه اضافه ارزش تولید شده توسط آنان هم هست. در مورد سرمایه ب چنین نیست. در اینجا هم بدون شک پول وسیله پرداخت مزدها است اما دستمزد کارگران همان ارزشی نیست که خود تولید کرده اند. پرداخت مزدها از این محل فقط از شروع سال دوم می تواند انجام گیرد.

هر چه دوره واگرد کوتاهتر باشد جزء متغیر سرمایه زودتر به شکل پولی **محصول - ارزشی** در می آید که توسط کارگر به عنوان جایگزین سرمایه متغیر تولید گردیده است. این محصول مشتمل بر ارزش نیروی کار و اضافه ارزش تولید شده است. در کارکرد سرمایه الف، با توجه به مؤلفه های بالا زمانی که سرمایه دار باید پول را از دستمایه بپردازد، کاملاً کوتاه تر است، کل سرمایه ای که در رابطه با مقیاس معینی از تولید پرداخت می شود نیز کمتر است، در همین راستا مقدار ارزش اضافی که سرمایه دار در طول سال با نرخ معین اضافه ارزش به چنگ می آرد بیشتر خواهد شد. چرا؟ به این دلیل روشن که سرمایه دار می تواند در دفعات کاملاً بیشتری کارگران را با همان اضافه ارزش های آفریده خودشان به کار گیرد، مورد استثمار قرار دهد و حاصل استثمارشان را سرمایه مجدد سازد. در دایره معینی از تولید، با کوتاه شدن دوره واگرد، سرمایه متغیر پولی پرداخت شده، همچنین سرمایه در حال گردش، به طور عام کاهش می یابد و متقابلاً نرخ اضافه ارزش بالاتر می رود.

2 - در هر دو حوزه الف و ب، کارگران بهای وسائل معاش خریداری شده خود را با سرمایه متغیری پرداخت می کنند که در دست آنان به وسائل دَوران تبدیل شده است. آنها به طور مثال فقط گندم را از بازار بیرون نمی کشند، بلکه با ارزشی در شکل پول هم جایگزین می کنند، اما پولی که کارگران مورد استثمار سرمایه **پ** به وسائل معیشت تبدیل می نمایند، شکل پولی ارزش - محصول تولید شده توسط خودشان نیست که طی سال وارد بازار می گردد. در حالی که برای کارگران مورد استثمار سرمایه الف دقیقاً چنین است، یعنی ارزش - محصول تولیدی خود آنان است.

3 - در رابطه با سرمایه در حال دَوران که به طور واقعی به کار گرفته شده است، خواه متغیر، خواه ثابت، وقتی که دوره واگرد ناشی از دوره کار است، با شرایطی رو به رو می گردیم که در آن با شمار بزرگتری از واگردهای سالانه، عناصری از سرمایه ثابت و متغیر در گردش می تواند توسط فراورده های خودش مثلاً لباس های آماده، ذغال و غیره فراهم شود. در حالی که در شرایط دیگر دست کم، طی سال چنین وضعی به وجود نمی آید.

فصل 17: گردش ارزش اضافی

در همین فصل پیش شاهد بودیم که چگونه تفاوت در شمار واگردهای سرمایه حتی با وجود ثابت ماندن مقدار ارزش اضافی تولید شده در طی سال تفاوتی در نرخ سالانه اضافه ارزش پدید می آرد. سوای آن، حتی در صورت ثابت ماندن نرخ اضافه ارزش، در میزان اضافه ارزشی که به سرمایه الحاقی تبدیل می شود، در همین راستا در مقدار ارزش اضافی سالانه نیز تغییراتی الزامی رخ می دهد. در واکاوی حاضر نیز باید مثال های فصل پیش را همراه داشته باشیم. سرمایه دار الف در آمد دوره ای مستمری دارد. او سوای دور اول واگرد که برای پیش ریز سرمایه اش از دستمایه کمک می گیرد در سایر دوره ها این هزینه را از اضافه ارزش تولید شده در واگردهای پیش پرداخت می کند. بنا بر این محتاج تأمین سرمایه از جای دیگر نیست. عکس ماجرا در مورد سرمایه دار ب صادق است. او هم در فاصله زمانی مشابه شاهد تولید همین میزان اضافه ارزش توسط کارگران مورد استثمار خویش است اما این اضافه ارزش محقق نمی گردد و نمی تواند به شکل شخصی یا مولد هزینه شود.

جزئی از سرمایه مولد و از جمله سرمایه الحاقی مولد مورد نیاز مرمت یا تکمیل سرمایه استوار اکنون محتاج واکاوی تازه ای می باشد. از سرمایه الف شروع کنیم. در اینجا این جزء سرمایه کلا یا بخشی از آن در شروع دوره های جدید

واگرد هیچ نیازی به پرداخت ندارد. همان گونه پیش تر تصریح شد، در پروسه ارزش افزایی دور قبل سرمایه تولید و تأمین شده است.

در مورد سرمایه ب موضوع بالا غیرممکن است. این جزء سرمایه باید از آغاز و در همان بدو سرمایه گذاری پرداخت شده باشد. هر دو سرمایه این هزینه ها را پرداخت می کنند، اما چگونه و از کدام طریق مؤلفه ای است که وضع آن ها را از هم متمایز می سازد. الف آن را از اضافه ارزش تولید شده اش می پردازد، در واقع اضافه ارزش را به سرمایه الحاقی مبدل می کند. ب مجبور است که از اول آن را تأمین و پرداخت کرده باشد.

اگر نقش اعتبار را در نظر گیریم، همین موضوع اهمیت بسیار زیادی پیدا می کند. فرض کنیم که سرمایه دار الف در شروع کار سرمایه لازم را نداشته است و همه یا یک جزء سرمایه مولد خود را از بانکدار ص وام گرفته است. سرمایه بانکدار ص متشکل از اضافه ارزشهایی است که سرمایه داران دیگر مثلاً علی، محمود و نقی از طریق استنثار کارگران حوزه سرمایه گذاری خود کسب کرده اند. سرمایه دار الف این اضافه ارزش ها را از بانک وام گرفته و پیش ریز کرده است او به همین دلیل هنوز این عمل را انباشت سرمایه خودش نمی داند اما همین کار برای صاحبان اضافه ارزش های سپرده شده به بانک دقیقاً پیش ریز سرمایه است. سرمایه دار الف در این میان یک کارگزار یا شریک است. او حجمی اضافه ارزش متعلق به دیگران را در شکل سرمایه به کار گرفته و با آن عده ای کارگر را استنثار می کند، سهمی از اضافه ارزش های جدید حاصل استنثار کارگزارانش را به عنوان بهره به بانک و سرمایه داران مذکور می پردازد. در اینجا به طور واقعی با تولید گسترش یافته سرمایه داری سر و کار داریم.

گسترش تولید ممکن است به طور اندک صورت گیرد. مثلاً جزئی از اضافه ارزش صرف بالا بردن بارآوری کار و تشدید فزاینده استنثار کارگران یا تولید کنندگان همان اضافه ارزش گردد. شاید فقط به خرید مواد اولیه و پرداخت مزد اختصاص یابد. در این حالت سرمایه استوار تغییر نمی کند اما تبدیل اضافه ارزش به سرمایه الحاقی باعث تطویل روزانه کار و استنثار مشدد و بیشتر کارگران می شود.

شمار افزون تر دوره های واگرد سرمایه، سامان پذیری افزونتر اضافه ارزشهای تولید شده و تبدیل آنها به سرمایه الحاقی را به دنبال می آرد. در این راستا شرایط و دوره هائی ظاهر می شود که در این نیازی به تعمیر و بهسازی ابزار کار نیست. تطویل روزانه کار هم در دستور نمی باشد، گسترش کل کسب و کار در مقیاس متناسب از جمله ساختمان و تأسیسات یا دایره کشت و زرع هم ولو در محدوده معین مستلزم حجم قابل توجهی از سرمایه اضافی است. سرمایه ای که با انباشتن اضافه ارزش های حاصل استنثار کارگران در چند دوره متوالی واگرد سرمایه قابل تأمین است. همین امر ضرورت انباشت پول را مزید بر انباشت واقعی یا تبدیل ارزش اضافی به سرمایه مولد پیش می کشد. باید اضافه ارزشها به صورت سرمایه پولی انباشت شوند تا برای سرمایه الحاقی مولد مورد نیاز کفاف دهند. موضوع از منظر سرمایه دار منفرد چنین است اما با تکامل شیوه تولید سرمایه داری شاهد تکامل نظام اعتباری بوده ایم. اضافه ارزشهایی که این یا آن سرمایه دار تنها نمی تواند به سرمایه مولد نوین تبدیل کند، توسط آن ها در اختیار بانک یا یک مؤسسه اعتباری قرار می گیرد و سرمایه داران دیگر آن را پیش ریز می کنند. سرمایه داران اخیر با سرمایه ناشی از اضافه ارزشهای مذکور و استنثار توده کارگر، انبوه اضافه ارزش های جدید تولید می نمایند و سهمی از آن را در شکل بهره به بانک و از این طریق به صاحبان اضافه ارزش های طلبکار بانک می پردازند.

1- بازتولید ساده

در بازتولید ساده، کل اضافه ارزش تولیدی توسط سرمایه دار به مصرف می رسد. حتی در این شکل هم یک جزء ارزش اضافی باید به شکل پول و نه محصول باشد. چه در غیر این صورت نمی تواند برای مصرف شدن از پول به محصول تبدیل گردد. استحاله اضافه ارزش از شکل کالائی بدوی به پول باید دقیق تر بررسی شود. برای این کار ساده ترین شکل مسأله را که گردش پول فلزی است در نظر می گیریم.

حجم پول فلزی موجود در یک کشور، نه تنها برای دوران کالاها، بلکه برای مقابله با نوسانات گردش پول، نوسانات ناشی از سرعت دوران یا هر تغییر بهای کالاها باید کافی باشد. حجم پول همواره با حاصل جمع پول در گردش و آنچه که شکل گنج یا اندوخته به خود گرفته، برابر است. این توده پول یا فلز گرانبها گنجینه ای است که اندک، اندک بر هم انباشته شده است. هر جزء آن که مصرف می شود باید جایگزین گردد. این جایگزینی از طریق مبادله یک بخش محصول کار و تولید یک جامعه با جامعه دیگر انجام می گیرد. یک کشور کالا می دهد و از کشور مقابل، فلزات قیمتی دریافت می کند. حجم تولید یا تهیه فلزات گرانبهای هر جامعه باید صرف نظر از طلا و نقره زینتی با حداقل فرسایش این فلزات برابر باشد. بعلاوه همزمان و متناسب با افزایش سالانه حجم محصول اجتماعی کار و تولید باید حجم فلزات قیمتی مذکور افزایش پیدا کند. نتیجتاً اینکه باید هر سال بخشی از حاصل کار و تولید جامعه تبدیل به مسکوک شود.

طبق قانون دوران کالاها، حجم پول باید با پول مورد نیاز دوران، پول گنج شده، نوسانات انقباض یا انبساط دورانها و ذخیره - مایه ضروری وسائل پرداخت ها برابری کند. آنچه با پول پرداخت می گردد ارزش کالاها است. جزئی از این ارزش، اضافه ارزش است. اینکه اضافه ارزش برای فروشنده کالاها هیچ هزینه ای نداشته است اصل مسأله را دچار هیچ تغییری نمی کند. فرض کنیم تولیدکنندگان همه صاحبان مستقل وسائل تولید باشند و دوران این کالاها در میان آنها به طور مستقیم انجام گیرد. در این صورت با چشم پوشی از جزء ثابت سرمایه ها، می توان محصولات سالانه را بر حسب تشابه با تولید سرمایه داری به دو دسته تقسیم نمود. بخش الف مرکب از وسائل معیشتی مورد نیاز تولیدکنندگان است. بخش ب محصولاتی است که نیاز پروسه گسترش تولید هستند و در غیر این صورت تجملی می باشند. گروه الف نماینده سرمایه متغیر و ب بیانگر اضافه ارزش است و تقسیم بندی آنها با این ترکیب هیچ تأثیری در مقدار حجم پول مورد نیاز پروسه گردش محصولات نخواهد داشت. ارزش کالاهائی که وارد دوران شده همان می ماند و حجم پولی که برای گردش این ارزش لازم است نیز همان خواهد بود. این قسمت را خلاصه کنیم، اضافه ارزش بودن یک جزء از ارزش کالاها به هیچ وجه، هیچ تغییری در حجم پول مورد احتیاج راه اندازی بنگاه یا بنگاههای مختلف پدید نمی آرد. در اقتصاد بورژوائی وجود اضافه ارزش به خودی خود مفهوم است. بنابراین نه تنها وجود اضافه ارزش پذیرفته شده است، بلکه وجود جزئی از توده کالا در درون پویه دوران، مرکب از اضافه محصول و نماینده ارزشی سوای ارزش پیش ریز شده به صورت سرمایه نیز مفروض است.

ارزش کالا - سرمایه ای که سرمایه دار به دوران می ریزد بزرگتر از سرمایه مولدی است که به صورت نیروی کار و وسائل تولید پرداخت کرده است. این را همه سرمایه داران می دانند، چیزی است که راز سرمایه دار بودن آنها، سر هستی اجتماعی و طبقاتی آنان و رمز وجود سرمایه داری است. کلیه صاحبان سرمایه فکر و ذکرشان آنست که همین چیز اضافی یا اضافه ارزش تولید شده توسط کارگران را میان خود تقسیم کنند، برای افزایش حجم آن، کارگران را از هستی ساقط کنند و برای بالا بردن سهم خود از آن، مثل درندگان صحرا به جان رقبا و شرکا افتند. مشکل اقتصاد سیاسی نفس وجود اضافه ارزش نیست، مشکلش آنست که این ارزش اضافی پیش از هزینه شدن به پول تبدیل شود و سوال

این است که پول مورد نیاز این کار از کجا می آید؟ به این سؤال معمولاً پاسخهای نادرست و گمراه کننده بسیاری داده می شود که پرداختن به آنها نوعی اتلاف وقت است. بحث واقعی آنست که چنین مشکلی با این فرمولبندی اساساً وجود ندارد و لاجرم طرح آن به صورت پرسشی با این فحوا نیز بی معنا است. اگر قرار است حجم معینی از کالا به مقدار ایکس ضرب در 1000 پوند استرلینگ به گردش افتد، اینکه بخشی از ارزش این محصول اضافه ارزش است یا نیست؟ حتی اینکه کالاها تحت شرایط سرمایه داری تولید شده یا نشده اند؟ هیچ تأثیری بر روی مقدار پول لازم برای گردش آنها نمی تواند داشته باشد. اگر بناست سؤالی مطرح شود، درستش آنست که مبلغ پول لازم در یک کشور برای گردش کل کالاها از کجا و چگونه فراهم می شود؟ پرسش واقعی این است که باید به آن پاسخ داد.

در اینجا نکته ای را باید در نظر داشت. از منظر تولید سرمایه داری، فرد سرمایه دار به این خاطر که سرمایه ای را به گردش می اندازد، نقطه شروع شروع محسوب می شود، پولی که کارگر برای تهیه وسائل معاش پرداخت می کند، پیش تر سرمایه متغیر سرمایه دار بوده است و علی الظاهر ابتدا توسط او برای خرید نیروی کار به گردش افتاده است. درست است که ما نه با یک نقطه آغاز بلکه با دو آغازگاه مواجه هستیم، سرمایه دار و کارگر هر دو نقطه شروع هستند و تمامی طرف های دیگر یا باید از این دو طبقه در قبال آنچه انجام می دهند و در مقابل امکانی که می گیرند، پولی دریافت نمایند یا شرکای مالک ارزش اضافی، شرکای سرمایه دار صنعتی، مثلاً گیرنده اجاره بها، بهره و مانند اینها هستند. تمامی اینها واقعیت دارند اما حتی با ملحوظ داشتن همه آنها همه آنها همان گونه که بالاتر آمد نهایتاً سرمایه دار است که به عنوان نقطه آغاز گردش پول باقی می ماند، بر همین اساس پرسش مورد کنکاش کماکان این است که طبقه سرمایه دار مثلاً یک سرمایه 500 پوندی را به گردش انداخته است و چگونه می تواند پولی معادل 600 پوند را از روند گردش استخراج کند؟ برای یافتن پاسخ باز هم به سراغ یک مثال رویم. همزمان فراموش نکنیم که کل این واکاوی و محاسبه و گفتگوی ما در رابطه با بازتولید ساده کالاها و فقط در این محدوده انجام می گیرد. به شرح مثال پردازیم. سرمایه دار مالک یک مزرعه 4000 پوند وسائل تولید خریداری کرده است. 1000 پوند برای خرید نیروی کار پرداخته است. نرخ اضافه ارزشی به میزان 100% را محقق نموده است. بر این اساس صاحب محصولی معادل 6000 پوند استرلینگ شده است. محصولی که باید به گردش افتد و داد و ستد شود. او 5000 پوند به صورت وسائل کار و نیروی کار یا بخش های ثابت و متغیر پیش ریز کرده است. اما این سرمایه دار در همان حال که کل هوش، حواس یا هستی خود را بر استثمار هر چه وحشیانه تر کارگران متمرکز ساخته است و به سود هر چه سرشارتر می اندیشد باید وسائل معیشت، رفاه و عیش و نوش و تفریح خود را هم فراهم سازد. همه اینها نیازمند تقبل هزینه است. فرض را بر این گذاریم که او در طول دوره واگرد سرمایه و تا پایان سال برای همین امرار معاش متعارف خود به 1000 پوند نیاز داشته باشد. باز هم به یاد آریم که از بازتولید ساده صحبت می کنیم و مشخصه اساسی این شکل بازتولید آنست که کل اضافه ارزش ناشی از استثمار کارگران توسط سرمایه دار صرف می شود و هزینه می گردد. این بدان معنی است که سرمایه دار در طول سال یا طول دوره واگرد 1000 پوند را عملاً از گردش بیرون کشیده و خرج نموده است. او انواع کالاهای مورد نیاز را خریده است و **پولی که برای تهیه آنها پرداخته است در همان حال که به عنوان جزء سازنده ای از ذخیره پول در گردش وجود دارد اما او این پول را در شکل محصولات از گردش بیرون کشیده است.** سخن از 4000 پوند وسائل تولید، 1000 پوند بهای نیروی کار، 1000 پوند ارزش اضافه بود. سؤال هم آن بود که سرمایه دار یا فی الواقع طبقه سرمایه دار 5000 پوند استرلینگ به گردش انداخته است، چگونه قادر است 6000 پوند از گردش بیرون آرد؟ حال تا اینجا مشاهده می کنیم که او طی سال 1000 پوند از چرخه گردش بیرون کشیده و هزینه کرده است.

این بدان معناست که معادل 4000 پوند برای تهیه وسایل تولید و 1000 پوند برای خرید نیروی کار، پول در روند گردش موجود است.

جستجوی پاسخ را ادامه دهیم. قلمرو سرمایه گذاری یک بخش از طبقه سرمایه دار حفاری و استخراج و تولید طلا است. آنان همه اجزاء محصول خود را باید که جایگزین سرمایه ثابت، سرمایه متغیر یا اضافه ارزش شود به صورت طلا در تصاحب دارند. به این ترتیب اگر بخشی از سرمایه داران ارزش - کالائی، بزرگتر از سرمایه پولی پرداخت شده، وارد چرخه گردش می کنند، بخشی دیگر ارزش - پولی بزرگتر از سرمایه کالائی به گردش می اندازند. اگر گروهائی از طبقه سرمایه دار بیش از آنچه پول به پویه دوران تزریق می کنند، از آن بر می دارند، گروه یا گروهائی هم بیشتر از چیزی که خارج می کنند تزریق می نمایند.

بر اساس فرض ما در مثال مورد کنکاش، تولید 500 پوند طلا برای جبران فرسودگی سالانه پول در گردش کافی است. بر همین نکته چشم دوزیم و سرنوشت مابقی محصولات تولید شده را که برای گردش خود به پول محتاجند، عجلتا از نظر دور داریم. اضافه ارزشی که به شکل کالا تولید گشته حتی به این دلیل که اضافه ارزش سالانه دیگری با همین میزان به شکل طلا تولید شده است، پولی را که برای نقد شدن نیاز دارد، در درون دوران به دست می آرد. این حکم در باره اجزاء دیگر 500 پوند طلا که جایگزین پول - سرمایه پیش ریز شده می شود نیز صدق می کند.

در بررسی مسأله واگرد سرمایه تعمق در نکاتی دیگر هم لازم است. از جمله:

اول: قبلا دیدیم که تغییر در طول دوره واگرد اگر با ثابت ماندن سایر شرایط همراه باشد، پول - سرمایه جدیدی را لازم می سازد تا بتوان تولید را در همان مقیاس پیشین ادامه داد. بر همین مبنی گردش پول باید به اندازه کافی منعطف باشد.

دوم: اگر همه شرایط دیگر یکسان باقی مانند. زمان، شدت و بارآوری کار هم تغییر نکند، اما توازن میان اضافه ارزش و مزد دستخوش تغییر گردد، اولی کاهش یابد و دومی دچار افزایش شود. در این صورت حجم پول در گردش متأثر نخواهد شد. زیرا در یک سو مزدها بالا می رود و پول بیشتری لازم می گردد اما اضافه ارزشها تنزل می کند و برای سامانیابی آنها پول کمتری نیاز است. حتی قیمت ها اگر چه ممکن است برای سرمایه دار منفرد تغییر کند ولی برای کل سرمایه اجتماعی بی تغییر باقی می ماند. عده ای می گویند که با بالا رفتن دستمزدها، حجم بیشتری پول در اختیار کارگران قرار می گیرد، تقاضای کالا از جانب آنان بیشتر می شود و لاجرم قیمت کالاها افزایش می یابد!! عده ای دیگر جنجال می کنند که با افزایش دستمزدها، سرمایه داران شروع به بالا بردن قیمت کالاها می کنند. هر دو جمعیت مدعی هستند که با وقوع حالت های بالا گردش کالاها نیازمند حجم پول افزون تری می گردد.

پاسخ ما به اولی ها این است که با افزایش مزدها، افزایش تقاضا و افزایش قیمت ها، فوراً بخشهائی از سرمایه آزاد، راکد، مشغول سفته بازی یا راضی به سودهای کم، راه پیش ریز در قلمرو تولید مایحتاج معیشتی و محصولات مورد نیاز را پیش می گیرند، عرضه بالا می رود و قیمت ها به حال اول برمی گردد.

در مورد دومی ها جواب از این هم روشن تر است. اگر سرمایه داران می توانستند فقط به دلخواه خویش، در ماوراء کارکرد قوانین سرمایه و شیوه تولید سرمایه داری، به محض افزایش مزدها، قیمت ها را بالا ببرند، قطعا و یقینا بدون افزایش مزد هم این کار را انجام می دادند. واقعیت آنست که کل اینها بهانه تراشی و معماری توجیحات سبعانه برای تشدید فشار استثمار توده کارگر، کاهش هر چه سهمگین تر بهای نیروی کار و صعودی کردن هر چه سرکش تر نرخ اضافه ارزش ها است. در این گذر سه نکته را تصریح کنیم.

- 1 - این یک قانون عام است که افزایش قیمت ها در صورت ثابت ماندن شرایط دیگر حجم پول مورد نیاز برای گردش محصولات را بالا می برد. اما در همین جا یک بازگوه پردازی اتفاق می افتد و جای علت و معلول را عوض می کنند. بالارفتن قیمت ها است که افزایش دستمزدها را الزامی می سازد. افزایش مزدها باعث بالا رفتن قیمت ها نمی گردد.
2. در مواردی که مزدها فقط در یک حوزه محدود محلی بالا رود، ممکن است و می تواند مایه افزایش قیمت محصولات همان حوزه معین شود. خود این ماجرا می تواند چند علت داشته باشد که شرح آنها شاید غیرلازم باشد.
3. افزایش عمومی دستمزدها می تواند قیمت کالاهای تولید شده در رشته های با ترکیب ارگانیک نازل سرمایه، بارآوری پائین کار و نقش برتر سرمایه متغیر در مقابل سرمایه ثابت را بالا برد، اما در حوزه های دارای ترکیب آلی بالا و نقش برتر بخش ثابت سرمایه در مقابل بخش متغیر آن، تنزل قیمت ها را در پی می آرد.

توضیح:

نکته بالا به احتمال زیاد برای توده وسیع کارگران دنیا و به طور خاص کارگران در ایران این پرسش را پیش خواهد آورد که اگر سرمایه داران به اراده خود و به طور دلخواه قادر به بالا بردن قیمت ها نیستند، اگر افزایش مزدها نیست که سلاح دست صاحبان سرمایه برای به طغیان کشاندن قیمت ها می گردد، پس چرا ما هر روز و دهه بعد از دهه، شاهد وقوع این ماجرا در زندگی خویش می شویم. هنوز بحث بالارفتن سنار دستمزد شروع نشده، قیمت ها فوج، فوج به اوج می روند و هیچ گاه هم راه بازگشت و تنزل پیش نمی گیرند. این سوال بسیار برحق و درستی است، اما آنچه مارکس می گوید نیز سخنی از همه لحاظ، علمی، دقیق، سنجیده و مبتنی بر کالبدشکافی انداموار و ریشه ای شیوه تولید سرمایه داری است. قیمت کالاها اساساً بر مبنای اراده و هوس این یا آن سرمایه دار تعیین نمی شود. در پروسه ای معین و زیر فشار عوامل و اهرم های درونی سرمایه شکل می گیرند، ظهور می کنند و برای مهلتی خاص حاکم می گردند. قیمت بیان پولی ارزش کالا است. ارزش هر کالا با کار اجتماعاً لازم نهفته در آن محاسبه می شود. کار لازم اجتماعی متوسط کاری است که در هر دوره و هر شرایط تاریخی، اقتصادی، اجتماعی معین با رجوع به سطح بارآوری کار و مؤلفه های دیگر، برای تولید یک فراورده معین ضروری است. کالا در مواردی نادر، مطابق ارزش واقعی خود به فروش می رسد و در غالب اوقات کمتر یا بالاتر از این میزان در اختیار خریدار قرار می گیرد. فروش کالا در زیر ارزش واقعی خود مطلقاً متضمن زیان دهی نیست. کاملاً بالعکس کالاها می توانند بسیار پائین تر از ارزش واقعی خود فروخته شوند و در عین حال سودهای کلان همراه آرند. روند تشکیل قیمتها به طور معمول چنین است که تولیدکنندگان گوناگون، محصولات تولید شده خود را راهی بازار می کنند. هر واحد از این کالاها با توجه به شرایط تولیدی ویژه حوزه تولیدش، درجه بارآوری کار، ترکیب آلی سرمایه، هزینه بخشهای ثابت و متغیر سرمایه مترکم در کالا، می توانند دارای ارزش منشأ کاملاً متفاوت با هم باشند. اما این کالاها در بازار سرمایه با هم به رقابت می پردازند. رقابت به نوبه خود متأثر از دو فاکتور تعیین کننده عرضه و تقاضا است. این دو عامل تعیین می کنند که کدام بخش از کل کالاها، بخش تولید شده در حوزه های دارای بالاترین بارآوری کار و ترکیب آلی سرمایه، بخش دارای حد متوسط این مؤلفه ها یا بالاخره بخش با پائین ترین میزان بارآوری کار و ترکیب ارگانیک سرمایه، پاسخگوی اصلی نیاز مشتریان هستند؟ از یاد نبریم که بحث فقط بر سر کالاهای مصرفی تولید شده نیست، سخن اصلی حول تولیدات اجزاء استوار و گردان سرمایه ثابت است. کل کالاهای تولید شده نهایتاً معادل کل ارزش ها یا همان کار اجتماعاً لازم مترکم در آنها به فروش می روند اما هر واحد محصولات بر پایه مؤلفه هائی که گفته شد، زیر فشار عرضه و تقاضا به قیمتی فروخته می گردند که قیمت تولیدی نام دارد. قیمت این گونه پدید می آید اما آیا همه جا، همیشه، در همه کشورها و در تمامی شرایط چنین است. پاسخ برای هر کارگری در هر گوشه دنیا روشن است. قطعاً و یقیناً چنین نیست. سرمایه داران و به ویژه دولت سرمایه

از راههای مختلف می توانند بر روی پروسه تشکیل و ظهور قیمت ها تأثیر بگذارند. قادرند دست به احتکار زنند، خیل کثیر متقاضیان حیاتی ترین مایحتاج معیشتی کارگران را با کمبود افراطی عرضه مواجه سازند، می توانند دست در دست هم در معیت تمامی نهادهای قدرت سرمایه شروع به بالا بردن بهای کالاها کنند و این قیمت ها را بر توده کارگر تحمیل نمایند. همه این ها به صورت بسیار ساده و بدون هیچ هزینه قابل انجام است. نکته بنیادی در همه این موارد اما این است که اولاً، حتی در هر کدام این حالات باز هم صاحبان سرمایه و دولت آنها از همان مجاری اندرونی سرمایه و سوار موج کارکردهای سرشتی سرمایه دست به کار افزایش قیمتها می گردند، مثلاً احتکار توازن میان عرضه و تقاضا را بر هم می ریزد یا اقدام همزمان و متحد سرمایه داران در بالا بردن قیمت ها مستقل از اینکه برنامه ریزی شده باشد یا نباشد، با رجوع به وجود متقاضی کافی برای فروش رفتن محصولات صورت می گیرد. ثانیاً، و اساسی تر آنکه به هیچ وجه، هیچ گاه و در هیچ شرایطی افزایشمزدها منشأ بالا رفتن قیمت ها نیست. اگر در جهنم سرمایه داری ایران به دنبال هر ریال افزایش دستمزد کارگران، موج خیره کننده ای از سیر صعودی قیمت ها راه می افتد، باز هم آنچه اصلاً دلیلش نیست همین بالا رفتن دستمزد است. علت مستقیم حادثه این است که طبقه سرمایه دار موقعیت زمینگیر، فرسوده و زبون جنبش کارگری را خوب می داند، احتیاج حاد حیاتی کارگران به خرید ابتدائی ترین ارزاق معیشتی را هم کاملاً متوجه است. با استفاده از این فرصت، متحد و همگام، سبعمانه و جنایتکارانه شروع به بالا بردن قیمت ها می کنند.

2- باز تولید گسترده

در باز تولید گسترده برای گردش پول با هیچ مشکل پیچیده ای مواجه نیستیم. سرمایه اضافی که برای راه اندازی سرمایه مولد رشد یابنده لازم است، به وسیله جزئی از اضافه ارزش تأمین می گردد. این جزء به شکل درآمد مصرف نشده است، به صورت پول - سرمایه وارد دوران گردیده است. با این سرمایه مولد الحاقی، توده ای از کالای اضافی نیز به عنوان محصول آن وارد بازار شده است. همزمان جزئی پول اضافی نیز که نیاز سامان یابی این کالاها است به درون پویه گردش راه یافته است. این پول اضافی در شکل پول - سرمایه لحاقی پیش ریز شده و در جریان واگرد، به سرمایه دار باز می گردد. حال با در نظر داشتن تمامی ماجرا مجدد و به شیوه سابق این پرسش مطرح خواهد بود که پول اضافی برای سامانیابی اضافه ارزش افزون گشته که اینک در حالت کالا است از کجا می آید؟

پاسخ کلی سؤال همان است که در بحث پیش آمد. جمع قیمت کالاها موجود در دوران به خاطر افزایش بهای یک کالای معین بالا نرفته است. حجم کالاها دچار افزایش شده است و برای اینکه در گردش آنها خللی رخ ندهد حجم معینی پول اضافی لازم می باشد. این پول باید از راه صرفه جوئی در مصرف پول حاضر در پروسه گردش و یا از طریق تبدیل پول گنج شده پیشین به پول موجود در دوران تأمین گردد. اگر این چاره اندیشی ها کفاف ندهد، آنگاه تولید اضافی طلا لازم خواهد شد. جزئی از محصول اضافی باید مستقیماً با طلا مبادله شود. مجموع نیروی کار و وسائل اجتماعی تولید که در استخراج سالانه طلا و نقره به عنوان افزار دوران خرج می شود قلم سنگینی از مخارج شیوه تولید سرمایه داری یا به طور کل شیوه تولید کالائی است. تولید این حجم طلا مقداری از وسائل ممکن و اضافی تولید، مصرف یا ثروت واقعی را از دسترس جامعه خارج می سازد. در همان حال با این کار تا حدی که از هزینه ماشین دوران کاسته می شود می توان بارآوری کار اجتماعی را بالا برد. در همین راستا هر قدر که گسترش سیستم اعتباری این نقش را ایفاء کند، ثروت سرمایه داری افزایش خواهد یافت. خواه از این طریق که بخش مهمی از روند تولید و کار بدون دخالت پول انجام گیرد و خواه اینکه با پول کمتر مشکل بیشتری از گردش کالا حل گردد.

به مورد دیگری بپردازیم. به زمانی که گسترش مستقیم تولید رخ نمی دهد، بلکه جزئی از اضافه ارزش متحقق شده برای یک دوره کم یا بیش طولانی ذخیره می شود تا بعدها به سرمایه مولد تبدیل گردد. این امر را در جامعه ای بررسی می کنیم که تولید مسلط آن سرمایه داری است و لاجرم سوای طبقه کارگر و سرمایه دار هیچ طبقه سومی در آن وجود ندارد. کل خرید طبقه کارگر معادل دستمزد اوست، سرمایه متغیری است که طبقه سرمایه دار پیش ریز کرده است. با فروش محصولات تولید شده به طبقه کارگر، این پول به طبقه سرمایه دار باز می گردد و با بازگشت آن سرمایه متغیر طبقه سرمایه دار مجدداً حالت پولی به خود می گیرد. فرض کنیم مجموع سرمایه متغیر به کار رفته و نه پیش ریز شده سرمایه داران معادل 100 ضرب در ایکس پوند استرلینگ باشد. طبقه سرمایه دار با این پول نیروی کار می خرد و نخستین معامله انجام می گیرد. کارگران با همین پول کالا می خرند و پول دوباره به دست سرمایه داران می رسد. در واقع معامله دوم اتفاق می افتد و این روند تداوم می یابد. فراموش نکنیم و دقیقاً می بینیم که طبقه کارگر هرگز نمی تواند جزئی از محصول را که نماینده سرمایه ثابت یا اضافه ارزش است خریداری کند. اگر انباشت همه سویه پول بیانگر تقسیم واردات اضافی فلزات قیمتی میان سرمایه داران باشد این پرسش پیش می آید که پس طبقه سرمایه دار چگونه پول انباشت می کند؟ پاسخ به اجمال در نکات زیر قابل تلخیص است.

- 1 - سپرده های بانکی که در شکل صوری پول - سرمایه جمع می گردد.
- 2 - اسناد دولتی، اسنادی که مطلقاً سرمایه نیستند و فقط نمایانگر طلب هائی از «محصول ملی» می باشند.
- 3 - اوراق سهام تا حدی که جعلی و محصول حقه بازی نباشند. اینها اسناد مالکیت سرمایه واقعی متعلق به یک شرکت هستند یا حواله هائی برای اضافه ارزش هائی که سالیانه از این سرمایه ها ناشی می گردد.

ناصر پایدار

مارس 2021